



نود و چهارمین سالگرد ۲۴ آوریل ژنوسید ارمنه در امپراتوری عثمانی و بازتاب آن در ایران

عباس گ. مقدم

چهارشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۸۸ - ۲۹ آوریل ۲۰۰۹

"کمپته ایرانی ۲۴ آوریل" به مناسبت نود و چهارمین سالگرد ژنوسید* (نسل کشی) ارمنه در رژیم عثمانی، با برگزاری نمایشگاه عکس و سخنرانی با موضوع "ژنوسید ارمنه در امپراتوری عثمانی و بازتاب آن در ایران" در گالری ایزوتوپ در برلین، یاد قربانیان اولین نسل کشی قرن بیستم را گرامی داشت.

عکس های نمایش داده شده، عمدتاً عکس هایی بودند که توسط آرمین واگنر افسر بهداری ارتش آلمان قیصری، مامور خدمت در عثمانی گرفته شده بود. در جنگ جهانی اول که عثمانی متحد آلمان بود، مقامات آلمانی نسبت به عدم دخالت و افشای کشتار و تبعید ارمنه، به ماموران خود دستور اکید داده بودند. ولی آرمین واگنر جوان علیرغم تمامی هشدارها، با این کار شجاعانه خود، نقش بزرگی در افشای اولین نسل کشی قرن بیستم، ایفا کرد.

در این برنامه همچنین نقشه بالا به عنوان یک سند در معرض دید قرار گرفت. نقشه ای از امپراتوری عثمانی با عنوان "ممالک آسیایی دولت علیه". در این نقشه علیرغم این که بخش های عمده ای از ارمنستان تحت سلطه عثمانی، جزء ارمنستان نشان داده نمی شود، ولی منطقه ای وسیعی بنام "ارمنستان" وجود دارد. منطقه ای که طی قرون متمادی جزء سرزمین آباء و اجدادی ارمنه بود. این سرزمین با ساکنان میلیونی ارمنه به دست ترکان عثمانی به بیرحمانه ترین شکل ممکن نابود گردید.

در قرن پانزدهم و شانزدهم زمانی که دولت عثمانی در اوج قدرت بود، ارمنستان غربی تحت سلطه خود را بنام "ارمنی ایالتی" به صورت یک استان واحد اداره می کرد. ولی با آغاز زوال امپراتوری، ایالت ارمنستان به شش ولایت تقسیم گردید. این اقدام همزمان با کشتار های پراکنده ارمنه توسط حکام ولایت های شش گانه و اسکان کردها و ترک ها در ارمنستان، صورت می گرفت. ولی علیرغم همه این ها در بین سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۲ ارمنه هنوز بیشترین در صد جمعیتی شش ولایت ارمنی نشین را تشکیل می دادند. در این برنامه همچنین در صد جمعیت ارمنه به قرار زیر ارائه گردید:

ولایت وان: ارمنه ۸.۵۲ ، مسیحیان دیگر ۶.۲ ، کردها ۲۰.۰ و ترک ها ۰.۱۳ %

ولایت بیتلیس: ارمنه ۴۷.۲ ، مسیحیان دیگر ۹.۳ ، کردها ۲۰.۲ و ترک ها ۱۰.۵ %

ولایت دیاربکر: ارمنه ۳۵.۵ ، مسیحیان دیگر ۳.۲۰ ، کردها ۵.۱۸ و ترک ها ۱۵.۲ %

ولایت کارین: (ارزروم) ارمنه ۳۴.۲ ، مسیحیان دیگر ۱.۹ ، کردها ۱۱.۹ و ترک ها ۱.۳۸ %

ولایت خارپوت: ارمنه ۳.۳۷ ، مسیحیان دیگر ۱.۱ ، کردها ۲۱.۱ و ترک ها ۲۲.۶ %

ولایت سباستیا: ارمنه ۴.۳۳ ، مسیحیان دیگر ۸.۱۰ ، کردهاها ۹.۹ و ترک ها ۳۷.۹ %

در این شش ولایت اقوام دیگر نیز نظیر فارس ها، لاس ها (لاس ها یونانیان ترک و مسلمان شده می باشند) ، قزلباش ها، چرکس ها، یزیدی ها، زازاها و دیگر اقلیت ها نیز ساکن بودند.

در اینجا متن کامل سخنرانی با اندکی تغییر و اصلاح ارائه می گردد:

قبل از پرداختن به علل و چگونگی نابودی ارمنه در امپراتوری عثمانی، ابتدا لازم است از عثمانیان به عنوان قدرتی مخوف، در سه زمینه با ارائه توضیحی مختصر، به قرار زیر شناخت کافی داشته باشیم:

اول: خشونت و قتل و کشتار در اندرون کاخ ها. دوم: ستم بر مردم مسلمان و قیام و سرکوب خونین قیام مسلمانان. سوم: سرکوب دایمی غیر مسلمانان به عنوان "کفار" با تحریک و تهییج و سازماندهی مسلمانان.

۱ - امپراتوری عثمانی در اندرون کاخ های پر جلال خود نیز وحشت آفرین بود. در نتیجه کثرت زنان حرم و گستردگی حرمسراها و شهوترانی های بی حد و حصر سلاطین و شاهزادگان عثمانی، بارگاه خلافت عثمانیان از پر اولاد ترین بارگاه های سلاطین جهان بوده است.

همین اولاد زیاد دربار عثمانی و اندرونی را به مرکز "توطئه" و "توهم توطئه" تبدیل کرده بود. از زمان بایزید ایلدرم چهارمین خلیفه از دودمان عثمانیان، "برادر کشی" توسط هر کس که به قدرت می رسید، به طور معمول در مورد دیگر برادرانش، به مورد اجرا گذاشته می شد. البته این رسم که توسط سلطان جدید به مورد اجرا گذاشته می شد، با تائید شیخ الاسلام بود. شیخ الاسلام در امپراتوری عثمانی عالیترین مرجع دینی به حساب می آمد. بر اساس نظر عالیترین مقام روحانی بر اساس سوره بقره آیات ۱۹۱ و ۲۱۷ (الفتنه اشد من القتل) و (الفتنه اکبر من القتل) قتل عام برادران توسط سلطان جدید، عملی کاملاً منطبق بر دین تلقی می گردید!

با مرگ هر سلطان و به قدرت رسیدن سلطان جدید که بنا به وصیت سلطان قبلی و تایید شیخ الاسلام، عملی می شد، قتل عام برادران که صد ها تنی می رسید و زنان و کنیزان حامله سلطان قبلی، بدون هیچ اغماضی به مرحله عمل در می آمد. حتی سلطان محمد که پس از فتح قسطنطنیه لقب فاتح بر خود گذاشت، برای برسمیت بخشیدن به "قانون برادر کشی" در قوانین منسوب به خود صراحتاً چنین متذکر شد: "هر یک از پسران من که سلطنت به وی تفویض شود، حق خواهد داشت برادرانش را معدوم کند، تا نظم و نسق جهان پایدار بماند. اغلب علماء بدین کار فتوا داده اند. پس بگذار تا آنچنان عمل کنند." شیوه قتل نیز خفه کردن با زه کمان بود. زیرا از نظر سلاطین عثمانی و شیخ الاسلام ها ریختن خون افراد خاندان سلطنتی، گناه به حساب می آمد. این رسم برادر کشی تا یک و نیم قرن بعد اجرا می شد.

بعد ها به جای اجرای قانون برادر کشی، تمامی برادران با خانواده هایشان در قصرهای قلعه مانند با دیوار های بلند که نگهبانان مخصوص سلطان از آن ها مراقبت می کردند و هیچ کس حق خروج از آن را نداشت، زندانی می شدند. این قصر زندان ها در تاریخ عثمانی قفس یا قفس طلایی نام گرفته اند. در این قفس ها حتی فرزندان سلطان نیز نگاهداری می شدند. زمانی که یکی از برادران و یا فرزندان شاه از قفس بیرون آورده می شد، وی نمی دانست که برای کشته شدن بیرون می آید یا این که قرار است سلطان شود!؟

۲ - سلاطین و اشراف عثمانی مظهر فساد، تجمل پرستی و مصرف گرایی افراطی بودند. در تاریخ عثمانی، اوایل قرن هیجدهم به دوره لاله شهرت یافته است. علت این نامگذاری علاقه بیمارگونه اشراف عثمانی به گل لاله بود. چنانکه در استانبول صد ها نوع لاله پرورش داده می شد. جالب این که دولت عثمانی برای نظارت به معاملات لاله نهادی در دستگاه حکومت بنام سرشکوفه گری (سرشکوفه چیلیک) پدید آورد. رحیم رئیس نیا محقق آذربایجانی معاصر در رابطه با دوره لاله چنین می نویسد:

" دوره لاله مظهر شیوع تقلید افسارگسیخته از غرب و مصرف کالاهای تجملاتی غربی در بین قشرهای مرفه جامعه عثمانی است. در این دوره کاخ ها و باغچه های بسیاری به تقلید از کاخ ها و باغچه های اروپا، در استانبول ساخته شد. قصرهای سعد آباد، شوق آباد، خرم آباد، خیرآباد، نوپیرا و نشاه از معروف ترین آن ها هستند. قصر سعدآباد کپیه قصر ورسای لونی ۱۴ در پاریس بود. این قصر های پر جلال و شکوه که محل خوشگذرانی اعیان و رجال عثمانی بودند، چون خار در چشم مردم به جان آمده از فقر و گرسنگی فرو می رفتند. اکثر این قصر ها در جریان قیام پاترونا خلیل که به دوره لاله نقطه سرخ پایان نهاد، با خاک یکسان گردیدند.

گفته شده است که تنها در محلات کاغذچی، علی بیگ کویی و قره آغاج در استانبول بیش از ۱۲۰ قصر طعمه حریق و منهدم گشته اند."

رنیس نیا در رابطه با فساد در بار و اشراف عثمانی و قیام مردم تهی دست مسلمان به رهبری پاترونا خلیل و قتل عام خاناناه رهبران قیام، چنین ادامه می دهد:

"بارهزینه همه تجملات و ریخت و پاش های دوره لاله به واسطه مالیات های گوناگون روز افزون بر دوش مردم سنگینی می کرد. فشار بر مردم به حدی رسیده بود که دیگر یارای پرداخت مالیات ها را نداشته و به ناچار خانه و زندگی خود را ترک کرده، به شهر ها به ویژه استانبول که از بعضی معافیت های مالیاتی برخوردار بوده، پناه می بردند و توده های مردم انبوه ترشونده بیکاران می پیوستند. دوره لاله در عثمانی مقارن است با سقوط دولت صفویان به دست افغانان در سال ۱۷۲۲ و پیشروی نیروهای عثمانی در اراضی مختلف قلمرو پیشین صفوی با استفاده از هرج و مرج موجود. به طوری که نیروهای عثمانی در سال ۱۷۲۵ تا همدان پیشروی کرده، این شهر را به تصرف در آوردند و اشراف افغان بنا به قرار داد اکتبر ۱۷۲۸ حکومت سلطان عثمانی را بر آذربایجان، کردستان، خوزستان و بخشی از ایران مرکزی به رسمیت شناخت. اما شکست قطعی اشراف افغان از نادر قلی در نوامبر ۱۷۲۹ و آغاز حملات نیروهای تحت فرمان نادر قلی از اوایل سال ۱۷۳۰ به نیروهای اشغالگر عثمانی و اخراج آن ها از شهرهایی چون همدان و تبریز، تاثیر تحریک کننده ای در پایتخت عثمانی گذاشت. موضوع از این قرار بود که مبالغ هنگفتی مالیات به مناسبت جنگ های ایران و عثمانی از مدت ها پیش از مردم گرفته شده بود و گرفته می شد و از مدت ها پیش گفته می شد که سلطان احمد سوم شخصا به جبهه جنگ ایران و عثمانی خواهد رفت. اما سلطان خوش گذران گویا نمی توانست از پایتخت غرق شادخواری های خود دل بکند و در چادری که برای عزیمت سلطان به جبهه ایران در اسکدر، بخش آسیایی استانبول، زده شده بود، چندان این پا و آن پا کرد که خبر های شکست های پیاپی به پایتخت رسید. رسیدن همین خبر ها با قیام مردم استانبول همزمان شد."

گرچه در نتیجه این قیام، سلطان احمد سوم از سلطنت کناره گیری می کند و سلطان محمود اول بر تخت می نشیند و دست به پاره ای اصلاحات می زند؛ ولی همینکه قیام از تب و تاب می افتد، سلطان تمام رهبران قیام را برای شرکت در جلسه ای برای مذاکره در پاره بعضی مسایل به کاخی که قبلا مردان مسلح در حجره ها و دولابچه های آن مخفی شده بودند، دعوت کرد و همه آن ها را بی رحمانه در ۲۴ نوامبر ۱۷۳۰ به قتل رساند و بدین وسیله ضربه مهلکی بر پیکر قیام وارد آمد. به دنبال این قیام در سال ۱۷۳۱ دو قیام دیگر با همان هدف های قیام پاترونا خلیل درگرفت، ولی هر دو در خون خود برپادارندگان خود غرق گردید. این ها همه گوشه هایی از فشار بر اقلیت مختلف جامعه بخصوص بر تهی دستان مسلمان بود.

۳ - حال ببینیم بر ملت های مسیحی تحت سلطه عثمانی که عثمانیان آن ها را به نام جهاد با کفار، به چنگ آورده بودند، چه می گذشته است. می دانیم که اطلاق نام "کفار" از طرف مسلمانان بر پیروان دیگر ادیان، حربه ای بود که هر موقع حاکمان مسلمان اراده می کردند، مسلمانان، بخصوص تهی دستان مسلمان را بر علیه پیروان دیگر ادیان بسیج کرده و با غارت و چپاول غیر مسلمانان هم ضرب شستی به آنان نشان می دادند و هم تا مدتی مسلمانان را راضی نگاه می داشتند.

البته استانبول مرکز امپراتوری نه تنها محل سکونت اعیان و اشراف عثمانی بود، بلکه اقلیت مرفه ملل تحت سلطه اعم از بازرگانان ارمنی، یهودی و بلغاری و روحانیون، پزشکان و دیگر اقلیت روشنفکر نیز در این شهر به کسب و کار مشغول بودند. یعنی این شهر از پاره ای مزایا برخوردار بوده و آرامش و آسایش نسبی بر آن حاکم بوده است.

اما در نقاط دور دست، اجحاف و زورگویی حکام عثمانی بر روستائیان بلغاری و یا ارمنی به مراتب شدیدتر از فشاری بود که بر روستائیان ترک وارد می شد. علاوه بر آن دولت عثمانی و حکام محلی روستائیان ترک را بر علیه روستائیان مسیحی تحریک و تهبیج می کردند. در نتیجه ستم های مضاعفی که به مسیحیان عثمانی وارد می شد، آن ها را وادار به شورش و قیام می نمود. شورش هایی که به شدیدترین وجه ممکن سرکوب می شد. و در پی هر شورش مسلمانان با کشتار مسیحیان، در خانه و کاشانه آنان نیز سکونت اختیار می کردند و بدین ترتیب مرتب از جمعیت مسیحیان کاسته شده و بر جمعیت مسلمان و ترک، افزوده می شد.

تاریخ عثمانی و ملل تحت سلطه یونان و بالکان و ارمنی، آکنده از این حوادث دلخراش است. جنایت هایی که در خارج از مرز های عثمانی، یا بازتاب پیدا نمی کرد و یا اگر هم بازتاب پیدا می کرد، شایعه تلقی می شد. اما زمانی که جوامع غربی از جنایت های عثمانیان با خبر می شدند، حاکمیت و رهبران سیاسی در قبال سکوت خود اقدام به امتیاز گیری از امپراتوری رو به زوال عثمانی می کردند، بدون آن که به کمک قربانیان تحت سلطه خونخواران عثمانی بشتابند.

رنیس نیا در رابطه با قدرت و زوال عثمانی چنین می نویسد:

"امپراتوری عثمانی در طی سده های ۱۶ - ۱۵ میلادی در اوج قدرت و شکوه خود بود و از نقطه نظر نظامی مقتدر ترین دولت جهان بشمار می رفت. قلمرو آن از خلیج فارس تا مراکش در جنوب و از شبه جزیره کریمه تا وین در شمال گسترده بود. اما سرزمین هایی که امپراتوری پهناور عثمانی را تشکیل می دادند، فاقد پیوستگی اقتصادی داخلی و وحدت ملی بودند. این سرزمین ها با خلق هایی که در آن ها زندگی می کردند، نه در نتیجه تکامل و ضرورت های اقتصادی پردوام، بلکه به اراده و ضرب شمشیر فاتحان عثمانی به هم چسبانده شده بودند؛ در حالی که اتحاد اجباری خلق های گوناگون با فرهنگ ها و سطوح مختلف تکامل، در چهارچوب یک دولت نمی توانست پایدار باشد و به ناچار قلمرو امپراتوری دستخوش کشمکش های فرساینده دایمی و عملکردهای وقفه ناپذیر نیروهای گریز از مرکز بود و این همه به ضعف اجتناب ناپذیر امپراتوری منجر می گردید."

باید اذعان کرد که سلطه ترکان بر ملت های گوناگون، یک سلطه استعماری بود. اگر چه استعمار در هر شکلش مانع رشد طبیعی ملت های جوامع استعمار زده می باشد؛ ولی سلطه استعماری امپراتوری فاسد و عقب مانده عثمانی بر جوامع متمدن آن روزی اعم از قسطنطنیه، بلغارستان، ارمنستان و یونان، بسیار فاجعه بار بود.

نول باربر در کتاب "فرمانروایان شاخ زرین - از سلیمان قانونی تا آتاترک" اشاره درخور توجهی به زندگی دردناک ملت های مسیحی تحت سلطه عثمانی و شورش ها و سرکوب بیرحمانه این قیام های رهاییبخش دارد. این کتاب همچنین بازگو کننده سرکوب خشن قیام بلغاری ها است. سرکوب وحشیانه ای که برای اولین بار اخبار آن در غرب بازتاب گسترده ای پیدا کرد:

زمانی که بلغارهای شهر باتاک در سال ۱۸۷۶ دست به شورش زدند، سلطان نیروهای چرکسی را که جیره و مواجب دریافت نکرده و فقط به منظور غارت می جنگیدند، به آن ناحیه اعزام کرد. آنها با کشتارهای بیرحمانه، بلغارها را سرکوب کردند. اما بر حسب تصادف و برای اولین بار در تاریخ عثمانی یک خبرنگار آمریکایی بنام ج. ا. مک گاهان که برای روزنامه دیلی نیوز لندن کار می کرد، در قسطنطنیه بود. مک گاهان قبلا به آسیای مرکزی سفر کرده و گزارش هایی در باره جنگهای روسیه در آن منطقه به روزنامه دیلی نیوز فرستاده بود. وی که به خاطر تهیه گزارش های مستند، در بین خوانندگان روزنامه دیلی نیوز مشهور شده بود، به محض دریافت خبر شورش باتاک به همراه یوجین شایرلر سرکنسول ایالات متحده آمریکا در قسطنطنیه عازم شهر باتاک در بلغارستان شد. مردم انگلیس تا آن زمان خبرهایی از داستان وحشیگری و بیرحمی ترکهای عثمانی را شایعات مبالغه آمیز تلقی می کردند!

صبح روز هفتم اوت ۱۸۷۶، مردم انگلستان از خواندن نخستین گزارش مک گاهان در روزنامه دیلی نیوز، دچار بهت و وحشت شدند. مک گاهان ضمن شرح ورودش به باتاک نوشته بود:

"من در حالیکه بر روی زین اسب نشسته بودم، صدها سر بریده انسان را که جمع آوری و تمیز شده بودند شمارش کردم که همه متعلق به زنان و کودکان بود. وقتی وارد شهر شدیم در هر طرف سرهای بریده و اجساد بی دست و پا در میان خرابه ها یا در هر محلی که مرده بودند، دیده می شد. جسد دختران و زنان با موهای بلند خرمانی که به دور گردنشان پیچیده بودند، قابل تشخیص بود. به کلیسا نزدیک شدیم، در این جا تعداد جنازه ها بیشتر بود، بطوریکه محوطه کلیسا مملو از اسکلت ها و اجساد متعفن بود. در فاصله میان کلیسا و مدرسه چند توده جنازه مشاهده می شد که بوی بسیار بد میداد. ما وارد محوطه کلیسا شدیم و منظره وحشتناکی

دیدیم. در آنجا جنازه های بسیاری که سرو دست و پاهایشان در اثر انفجار کنده شده بود، بر رویهم انباشته بودند. من بسیاری از دست و پاهای کوچک متعلق به کودکان سه چهار ساله و سر های دختران خرد سال که موهای طلایی زیبا داشتند، را تشخیص دادم. در درون کلیسا وضع بدتر بود. کف آنجا از اجساد برهنه و در حال فاسد شدن پوشیده بود. من در عمرم چنین منظره وحشتناکی را ندیده و هرگز تصور نکرده بودم. در محوطه کلیسا و درون آن مجموعاً در حدود سه هزار جسد وجود داشت. در مدرسه مجاور هم که یک ساختمان زیبا بود، دویست زن و بچه را زنده زنده سوزانده بودند. در همه جای شهر چنین مناظری بچشم می خورد. شخصی که این فجایع را مرتکب شده یعنی احمد آقا به ترفیع درجه و دریافت نشان شجاعت نایل گردیده و اکنون استاندار این ناحیه می باشد. در این جا از هیچ جنایتی که ناشی از درنده خونی ترکان باشد، خودداری نشده است."

هفته بعد مک گاهان دومین گزارش را به این شرح فرستاد:

" من بیم دارم که دیگر فرد بیطرفی نباشم زیرا بطور قطع خونسریم را از دست داده ام. در این مدت تحقیقات کافی بعمل آورده و معتقد شده ام که بجز آمارگیری تعداد مردگان، تحقیقات بیشتر زائد خواهد بود. وقتی شما ضمن تحقیقات خود با این واقعیت روبرو می شوید که شصت یا هفتاد دهکده را سوزانده و در حدود ۱۵۰۰۰ نفر را بقتل رسانده اند که قسمت عمده آنان زنان و کودکان خردسال بوده اند، این احساس به شما دست می دهد که ادامه این کار بیهوده است. در باره جمجمه ها و اسکلت هایی که بر روی تپه ای در مدخل اولین دهکده دیده بودیم و سگها در میانشان میلولیدند و با مشاهده ما بما حمله ور شدند، استفسار کردیم. بما گفتند این استخوانها متعلق به دویست دختر جوان است که بدست ترکان اسیر شده و سرنوشتی بدتر از مرگ داشته اند. آنها تا پایان کشتار و آتش سوزی بمدت چند روز در اختیار سربازان ترک بوده و در طی این مدت دائما از ترس بخود میلرزیده اند. تا اینکه ترکان شهر را غارت و با خاک یکسان کرده و همه اقوام و دوستان این دختران جوان را قتل عام کردند. سپس آنها را در صف به بیرون شهر برده و با خونسردی سرهایشان را از بدن جداساخته و اجسادشان را بصورت این توده گوشت نزد سگها انداخته اند."

انتشار این گزارش ها بازتاب وحشتناکی در سراسر جهان داشت. دیزرائیلی نخست وزیر انگلیس سعی کرد گزارش مک گاهان را مبالغه آمیز جلوه دهد. اما زمانی که سلطان عبدالعزیز از باز پرداخت وامهای کلانی که از بانک های اروپایی در یافت کرده بود، باز ماند، خشم دولت های اروپایی را نیز برانگیخت.

کشتار های بلغارستان دهان به دهان می گشت. دول اروپایی می دانستند که عثمانی آبستن حوادث خونینی است. بر اساس عهدنامه پاریس ۱۸۵۷، امپراتوری موظف به رعایت حقوق "اتباع مسیحی" خود بود. از طرفی دیگر سلطان عبدالحمید نسبت به قبول قانون اساسی - تضمین کننده حقوق تمامی اتباع عثمانی اعم از مسیحی، مسلمان و ترک و عرب - سرباز می زد. ولی همین که نمایندگان تزار روسیه و انگلستان برای اعمال فشار بر عثمانی برای رعایت حقوق "اتباع مسیحی" وارد استانبول شدند، سلطان عبدالحمید قانون اساسی مذکور را پذیرفت، تا امکان دخالت روسیه و انگلیس را نقش بر آب کند.

قتل عام مسیحیان تحت سلطه عثمانی توسط حکام ترک مسلمان، با کمک مسلمانان دیگر، اعم از چرکس ها و کردها، اقدامی معمول و دایمی بود؛ چه زمان جنگ با روسیه و چه زمان صلح. ولی علیرغم همه این ها ترک ها در توجیه جنایات خود مدعی هستند که "چون ارامنه در جنگ جهانی اول به طرفداری از روسیه برخاسته بودند، بدین جهت دولت عثمانی آن ها را از منطقه جنگی دور فرستاد" ولی هیچ عقل سلیمی نمی تواند این ادعا را بپذیرد. زیرا کشتار های سازمان یافته، از اواسط قرن نوزدهم یعنی بین پنجاه تا شصت سال قبل از جنگ جهانی اول، آغاز می شود. با نگاهی به لیست کشتار ارامنه و دیگر مسیحیان که اسماعیل رانین به نقل از کتاب ترورها و قتل های سیاسی جهان، بیان کرده، خلاف ادعای ترکان کاملاً روشن می شود:

این همان قتل عامی است که مک گاهان گزارشگر آمریکائی نشریه دیلی نیوز انگلستان، آن را به وضوح گزارش کرده است. تعداد کشته شدگان را وی ۱۵.۰۰۰ ذکر می کند.

۱۸۷۷	قربانیان ارمنی در بایزید	۱.۴۰۰ نفر
۱۸۷۹	ارمنه کشته شده در آلاشگرد	۱.۲۵۰ نفر
۱۸۸۱	ارمنه و سایر مسیحیان در اسکندریه	۲.۰۰۰ نفر
۱۸۹۲	ارمنه و سربازان خارجی به تبعیت ترک در آمده	۵۰۰.۳ نفر
۱۸۹۴	ارمنه مقتول در ساسون	۱۲.۰۰۰ نفر
۱۸۹۵	ارمنه مقتول در ایالات ارمنستان غربی	۳۰.۰۰۰ نفر
۱۸۹۶	ارمنه کشته شده در استانبول	۹.۷۵۰ نفر
۱۹۰۳	ارمنه ، یونانیان و بلغار ها در مقدونیه	۱۴.۶۶۷ نفر
۱۹۰۴	ارمنه معدوم شده در ساسون	۵.۶۴۰ نفر
۱۹۰۹	قربانیان ارمنه در سیلیس (ادنا)	۳۰.۰۰۰ نفر
۱۹۱۵	ارمنه قتل عام شده در ارمنستان غربی	۱.۵۰۰.۰۰۰ نفر

این قتل عام های بسیار گسترده از طرف " ترکان جوان " با هدف نابودی ارمنه، انجام گرفت. باید اذعان کرد که این قتل عام چنان گسترده بود که " ایالت ارمنستان " که ترکان آنجا را به شش ولایت ارمنی نشین، تقسیم کرده بودند، و متجاوز از دو میلیون ارمنی در آنجا ساکن بودند، عمدتاً نابود شدند و بخش کوچکی به صحراهای سوریه رانده شدند.

۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ ارمنه کشته شده در قارص و اردهان ۵۰.۰۰۰ نفر

۱۹۱۸ ارمنه قتل عام شده در باکو و اطراف آن ۳۰.۰۰۰ نفر

این قتل عام نیز با تحریک " ترکان جوان " به دست مساواتی های قفقاز انجام یافته است.

۱۹۱۹ ارمنه مقتول در کونویجلار ۱۰.۰۰۰ نفر

۱۹۱۹ ارمنه قتل عام شده در سیلیس (ادنا) ۵۰.۰۰۰ نفر

۱۹۲۱ ارمنه کشته شده در هاجون ۲۰.۰۰۰ نفر

۱۹۲۲ ارمنه ۱۰.۰۰۰ نفر و ۲۰۰.۰۰۰ نفر در از میر جمعه ۲۱۰.۰۰۰ نفر

این قتل عام با دخالت و دستور مستقیم مصطفی کمال که سال بعد رئیس جمهور ترکیه گردید، انجام یافته است.

" ترکان جوان " و پان ترکیسم :

زمانی که جامعه عثمانی به سرازیری زوال افتاد، جمعی از جوانان تحصیل کرده ترک که از یک طرف خواهان بازگشت به " عظمت و شکوه امپراتوری قرن پانزدهم و شانزدهم " بودند و از طرف دیگر تحت تاثیر تمایلات غربی و دموکراسی قرار داشتند، خطر فروپاشی عثمانی را احساس می کردند. در سایه همین تمایلات بود که در اواخر قرن نوزدهم، عده ای از دانشجویان پزشکی نظامی یک گروه سری تحت نام " اتحاد و ترقی " را پایه گذاری کردند.

آنان حيله گرانه اهداف واقعی خود را از ملت های تحت سلطه، مخفی نگاه می داشتند. ارمنه، بلغاری ها، یونانی ها و دیگر ملل مسیحی تحت سلطه که با اندیشه های غربی آشنا بودند و تحت تاثیر انقلاب بورژوا دموکراتیک در غرب قرار داشتند؛ برای استقرار مشروطیت با " ترکان جوان " به همکاری پرداختند. اسماعیل رانین محقق نام آور ایران نیز در مورد " ترکان جوان " چنین می نویسد:

" ... در سال ۱۹۰۳ تفاهمی در کمال موفقیت بین ترکان جوان و کمیته ارمنه دانشناکسوتیون در پاریس بوجود آمد ... در کنگره دیگر

در پاریس ۱۹۰۷ نمایندگان ترکها، ارمنه، بلغارها، اعراب و آلبانی ها متحد شدند. و توافق شد که سلطان باید از سلطنت خلع شود... و امپراتوری باید متحد بماند ... کلیه نژادها و مذاهب باید از حقوق مساوی برخوردار شوند ... دولت باید بر اساس دموکراسی پارلمانی استقرار یابد. ... یک سال بعد ، انقلاب ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۸ به کمیته اتحاد و ترقی ترکهای جوان قدرت کامل بخشید. پس از انقلاب ، سلطان دوباره مشروطه را برقرار ساخت، سانسور را ملغی کرد، کلیه زندانیان سیاسی را آزاد کرد و ارتش چهل هزار نفری جاسوسان خود را منحل ساخت. در محیطی پر از شور و اشتیاق ، انتخابات عمومی برای تشکیل نخستین پارلمان رژیم مشروطه جدید انجام گرفت. "

اما در اولین انتخابات علیرغم وعده "مساوات حقوق" ، ترکان جوان ، سیاست برتری نژادی خود را، آشکار کردند. آنان که با فریب ارمنه ، بلغاری ها، اعراب و آلبانی ها، و با کمک آنان به قدرت رسیده بودند، پس از کسب قدرت به تمامی ادعای های برابری حقوق پشت پا زدند. راین در این مورد می نویسد:

" باید تاکید شود که در کمیته اتحاد و ترقی نقش اصلی در دست ترکها بود. دکتر ناظم بیگ، احمد رضا بیگ ، و دیگران ... خود خواهی ملی این افراد تبلیغاتی را که سالها شعار مافوق ملی داده و برای کلیه ملل تابعه این امپراتوری ادعای فراهم ساختن تساوی حقوق را مطرح کرده بودند تحت نفوذ خود قرار داد و آن را باطل ساخت."

"ترکان جوان" پس از به قدرت رسیدن، انتخابات پارلمانی را تحت کنترل کامل خود گرفتند. بطوریکه از میان ۲۴۵ نفر نماینده ای که انتخاب شدند، ۱۵۰ نفر آنان ترک بودند و ۶۰ نفر عرب. در حالیکه جمعیت اعراب تحت سلطه عثمانی، به مراتب از ترک ها بیشتر بود. بد تر از همه تعداد بسیار معدودی از ارمنه، بلغاری و یونانی و دیگر ملل مسیحی تحت سلطه، امکان انتخاب شدن پیدا کردند. رهبران نژادپرست کمیته "اتحاد و ترقی" نظیر دکتر ناظم بیگ ، پس از به قدرت رسیدن، آشکارا چنین می گوید:

"کشور ما باید ترک خالص باشد، زیرا وجود سایر ملتها در داخل مرزهای ما فقط بهانه ای بدست قدرتهای خارجی می دهد تا از جانب آنان به مداخله بپردازند. ما باید ملت های غیر ترک را به زور ترک سازیم."

راین می نویسد ترکیسم با آمیزه ای از اسلام ایدئولوژی جدید "ترکان جوان" بود. بطوریکه کمیته مرکزی متذکر می شد:

"امپراتوری باید اسلامی باشد و از دادن حق واجد بودند تشکیلات خود مختار ملی به عناصر خارجی امتناع ورزد. ترویج زبان ترکی بهترین روش تامین تسلط مسلمین و تصویب غیر ترکها بشمار می رود."

قبل از به قدرت رسیدن "ترکان جوان" امپراتوری عثمانی نسبت به مسیحیان و اعراب و دیگر ملل غیر ترک، تاحدودی مماشات به خرج می داد. در حالیکه ترکان جوان با نیت "اتحاد و برتری ترک ها" و در پس شعار ظاهری "تساوی حقوق" پس از به قدرت رسیدن، حد اقل آزادی غیر ترکان به خصوص مسیحیان را، از آنان گرفتند. آنان با شتاب هرچه تمامتر "پروژه ملت سازی" را به مرحله عمل در آوردند.

سه پاشای نژادپرست ترک، به نام های طلعت، انور و جمال که رهبری "ترکان جوان" را به عهده داشتند، روی پیروزی آلمان قیصری در جنگ حساب می کردند. آنان برای پیروزی در جنگ با تمام قوا به نفع آلمان و بر علیه روس و انگلیس وارد جنگ شدند.

زمانی که جنگ در تمامی جبهه ها بشدت ادامه داشت و ترکان عثمانی به پیروزی قریب الوقوع خود اطمینان داشتند، به جبهه قفقاز به عنوان دروازه ورود، برای اتحاد با ترک زبان های قفقاز و آسیای مرکزی، اهمیت بیشتری می دادند. برای آنان که سودای اتحاد و رهبری "جهان ترک" را در سر می پروراندند نابودی ارمنه که همانند جزیره ای در دل جهان رویایی شان قرار داشت، امری حتمی تلقی می شد. زمانی که توجه جهانیان به جبهه های جنگ، جلب شده بود، فرصت مغتنمی برای آنان بود که توانستند این جنایت بزرگ را در حق ارمنه، به مرحله اجرا گذاشته و با موفقیت به پایان برسانند!

اینک می پردازیم به کشتار ارامنه. این بخش از سختم را با بیان مقدمه ای از اسماعیل رائین آغاز می کنم: « "قتل" و "جنایت" بخودی خود کلماتی چندان آبر و هراس انگیزند، و "قتل عام" و "جنایت گروهی" و دستجمعی بمراتب وحشتبارتر ... اما "انهدام یک ملت" مطلبی دیگر است. مطلبی که هیچکدام از کلمات ابداعی انسان متمدن، قادر به بیان دامنه دهشت و شناخت آن نیستند. شاید بهمین جهت است که هیتلر و دستگاه آدم کشی او بر کار قتل عام یک ملت، نام "حل نهانی مسائل یهود!" را می گذارند و طلعت پاشا، برکشتار گروهی میلیونها انسان "دور فرستادن بعضی ها" نام می نهد.

اینجا، سخن از کشتار عمدی، آگاهانه و بیرحمانه کودکان شیرخوار، پیرزنان و پیرمردان بی دفاع است... سخن از مرگ "ترحم" است و بروز کثیف ترین و شنیع ترین زوایای ناشناخته وجود آدمی...

سخن از "ماشین" کامل و بدون عیب و نقصی است، که بی هیچ عقل و احساس و ترحمی، میلیونها موجود زنده و صاحب عقل و احساس را در میان دنده های خود می فشرد، می کشد، می سوزاند و خاکسترشان را بر باد می دهد... و سر انجام سخن از تجاوز به جان و مال و ناموس آدمیانی است، که طبیعت همه مواهب زندگی را بدانان ارزانی داشته، اما کسانی دیگر - که نام انسان بر آنان نمی توان نهاد - با خشونت بارتترین شکلی، این مواهب را از آنان سلب کرده اند.

براستی، آنزمان که مادری را بر اثر فشارگرسانی مجبور کنی، که گوشت دخترک تازه مرده اش را به دندان بکشد، وقتی زن جوانی را واداری تا کودک نوزادش را بخاطر پیشگیری از شکنجه های بعدی "که خود متحمل آنها شده است" زنده زنده برودخانه و یا در چاه بیندازد، وقتی دختران جوان، گیسوان، ابروان و مژگان خود را بتراشند، و بر چهره زیبا و معصوم خویش داغهای نفرت انگیز نهند، تا از خطر تجاوز، به ناموسشان مصون بمانند، آیا باز می توانی بر خود نام انسان بگذاری؟

دریغ! که اگر تو نیستی، بسیار کسان چنین بوده اند و دریغ بیشتر که هنوز هم هستند... از مهاجمان مغول - که توحش و بربریت بهانه آنها بود - تا پیراهن سیاهان اس. اس. و انیفورم پوشان گشتابو - که بظاهر مترقی ترین و پیشرفته ترین قدرت علمی و صنعتی زمان خویش بودند - و سر انجام ماموران امپراتوری عثمانی - که مورد بحث ما است - و تنها اختلاف مذهب را بهانه جنایات وحشیانه خویش قرار دادند، همه و همه جانورانی هستند در کسوت انسانی، که بیش از به خون کشیدن میلیونها زن و مرد و کودک در حقیقت "انسانیت" را به خون کشیدند. «

نابودی ارامنه علیرغم پنهان کاری عثمانیان، از چشم جهانیان دور نماند. گرچه تلاش جدی برای متوقف کردن آن صورت نگرفت. ولی در سایه تلاش معدودی مطلع از جمله "کمیته امریکایی" و آرنولد توین بی، شیخ فائض القصین و نعیم بیگ و دیگر شاهدان جنایت، تا به امروز هزاران مدرک گرد آمده است.

آمریکا در جنگ جهانی اول جزء دول متخاصم نبود و نسبت به جنگ موضع بی طرفانه ای داشت. بدین علت نیز همزمان با جنگ جهانی اول معلمین مدارس و کالج های امریکایی و کشیشان در خاک عثمانی ماندند. زمانی که قتل عام ارامنه آغاز شد و تعداد زیادی از تحصیل کردگان مدارس امریکایی، بیرحمانه به قتل رسیدند، دولت آمریکا در جریان نابودی ارامنه قرار گرفت. چون دولت عثمانی کشتار را انکار می کرد، از طرف امریکایی ها یک هیئت ۲۵ نفره برای تحقیق وارد خاک عثمانی شد. علیرغم این که این هیئت نتوانست، مانع نابودی ارامنه شود، ولی توانست اسناد و مدارک هنگفتی را برای آگاهی جامعه خود و دیگر جهانیان، فراهم آورد. این مدارک بعدا به عنوان "گزارش کمیته تحقیق امریکایی" منتشر گشت:

۲۴ آوریل ۱۹۱۵ روزی بود که صد هاتفر از تحصیل کردگان و نخبگان ارمنی، در استانبول را دستگیر و به طرق گوناگون نابود کردند. در بین اعدام شدگان، پزشک، حقوقدان، کشیش، روزنامه نگار و نویسنده بودند. افرادی که به نوعی تاثیرگذار به حساب می آمدند. اغلب این افراد قبل از اعدام به شدت شکنجه شده بودند.

آرنولد توین بی در کتاب "کشتار یک ملت" که عمده مطالب کتاب را از قول شاهدان عینی، و یا از روی گزارش کمیته تحقیق

آمریکایی، نقل می کند و کتابش از ارزش و اعتبار جهانی برخوردار است، چنین می نویسد:

"در روز بخصوصی در شهرهایی که درگیر ماجرا بودند، ژاندارمهای محلی مجهز به سرنیزه، خیابانها را اشغال کردند و دولت کلیه مردان نژاد ارمن را که توانایی جسمی داشتند و قبلاً از خدمت نظام معاف شده بودند، فراخواند تا خود را معرفی کنند، در غیر این صورت اعدام خواهند شد. «توانایی جسمی» مفهوم وسیعی داشت، زیرا همه مردان پانزده تا هفتاد ساله را شامل می شد، و ژاندارمها این عده را از شهر بیرون بردند. آنان راه درازی در پیش نداشتند، زیرا ژاندارمها آمادگی قبلی داشتند، و راهزنان و کردان ترک در گروه های وسیع، در بلندیها به انتظار بودند. آنان چشم به راه بودند تا زندانیان را به قتل برسانند. نخستین دره متروک، کشتار تمام عیار ارمن ها را شاهد بود، ژاندارمها که وظیفه خود را به پایان رسانده بودند، با فراغت خاطر به شهر باز گشتند... به مردان کهنسال، زنان و کودکانی که اینک از جماعت ارمن ها برجای مانده بودند، بی درنگ اعلام شد که در مدت معین، جلای وطن کنند؛ مدت زمانی در حدود یک هفته یا شاید ده روز، که بطور معمول یک هفته تعیین می شد و در هیچ سرایطی از دو هفته تجاوز نمی کرد. تمام افراد خانواده از خانه هایشان بیرون کشانده می شده و به مقصدی نامعلوم رانده می شدند. در حالیکه بنابر طرحی که بعداً تشریح خواهد شد، کلیه خانه و مایملک آنان باید به ترکها انتقال می یافت."

دولت عثمانی با آغاز جنگ تمامی ارمنه بین ۱۵ تا ۵۵ سال را به خدمت سربازی فراخوانده بود. افراد زیادی از ارمنه با پرداخت پول معافیت از سربازی را اخذ کرده بودند. عثمانیان که نقشه قتل و کشتار تمامی ارمنه را، حتی قبل از شروع جنگ، مد نظر داشت، ارمنه را در پشت جبهه برای کارهای راه سازی، به کار گرفت. ارتش عثمانی با آغاز انهدام ارمنه، سربازان ارمنی را در پادگان ها و قرارگاه های نظامی، اعدام کردند.

عثمانیان در بعضی از مناطق به درویش اجازه داده بودند که بچه های ارمنه را از آنان گرفته برای تعلیم به خانقاه ها ببرند. بطوری که یکی از گزارشگران لرد جیمس برایش که خود شاهد بوده، می نویسد: "کودکانی را دیده که از وحشت می لرزیدند و بطرز وحشیانه ای به سوی برادری و اخوت کشانده می شدند." البته موارد دیگری نیز بودند که بچه ها را برای کار به کشاورزان ترک می دادند. بنا به گزارش کمیته آمریکایی:

"مشاهده شد که بسیاری از این پسران به بخش دیگری برای توزیع بین کشاورزان فرستاده شدند. زیباترین دختران کم سن و سال در خانه های فساد متعلق به گروهی که ظاهراً بر آنجا حکومت می کنند، نگهداری می شوند. از منبع موثق دریافتیم که یک عضو «کمیته اتحاد و پیشرفت» (ترکان جوان) ده تن از زیباترین دختران را در خانه ای واقع در بخش مرکزی شهر، برای استفاده خود و دوستانش در اختیار دارد."

آرنولد توین بی از روی گزارش کمیته آمریکایی، در مورد غارت منازل ارمنه در شهر ساحلی سیلیسیا چنین می نویسد:

"پلیس هزاران خانه ارمن را یکی پس از دیگری از اثاث خالی کرد... و جمعیتی از زنان و کودکان ترک، همانند لاشخورها به دنبال پلیس راه می افتادند و هرچه به دستشان می رسید، با خود می بردند. وقتی پلیس اشیاء گرانبها را از خانه ها بیرون می آورد، آنان برای تصاحب اشیاء باقیمانده هجوم می بردند. من هرروز با چشمان خود شاهد این نمایش هستم و گمان می کنم تخلیه خانه ها چندین هفته طول بکشد و پس از آن نوبت فروشگاه ها و مغازه های ارمن می رسد..."

در بسیاری از موارد مهلت تبعید بسیار کوتاه بود و یا حتی بدون کوچکترین مهلت. بنا به گزارش کمیته آمریکایی:
"برای مثال در دهکده گبن (در نزدیکی شهر سیلیسیا) زنها در کنار تشت های لباسشویی قرار داشتند که وادار شدند لباسهای خیس را در آب رها کرده و با پای برهنه و نیمه عریان، درست با همان وضع راه جاده را در پیش گیرند. در بعضی موارد موفق شدند قسمتی از لوازم منزل خانه یا وسایل زراعی را همراه ببرند ولی اغلب قادر به حمل اشیاء نبودند و حتی در جایی که هنوز فرصت داشتند، اجازه فروش اثاث به آنان داده نشد. ... در حاجین افراد دارا که برای سفر خود توشه ای آماده کرده بودند، ناگزیر شدند آنها را در کنار خیابان رها کنند، همین عده بعد ها از کرسنگی رنجهای بسیار کشیدند. ... اشک و شیون زنان و کودکان بسیار جانگداز

بود. برخی از این افراد از طبقه متمدن و مرفه بودند و عده ای نیز به تجمل و آسایش عادت داشتند. در بین آن ها کشیشان ، بازرگانان ، بانکداران ، حقوقدانان، مکانیک ها، دوزندگان و افرادی از هر طبقه و صنفی وجود داشتند ... تمام ترکها که از قبل می دانستند این مردم قربانیان آنها هستند، با آنان همانند حیوانات رفتار می کردند. ... سایه شوم و وحشت بر شهر گسترده بود. مردم احساس می کردند که دولت مصمم است نژاد ارمن را از پهنه گیتی بر اندازد، در حالیکه آنان قدرت مقاومت نداشتند. مردم مطمئن بودند که مردان را می کشند و زنان را می ربایند. تبه کاران بسیاری از زندان آزاد شده بودند و کوهستانهای اطراف پر از دسته های مجرمان بود... بسیاری از ارمن های ناحیه بطور مطلق ناامید بودند. کسی نمی دانست چه پیش می آید، ولی همه حس می کردند که این پایان کار است. "

توین بی در وصف "جاده مرگ" به بیان بخشی از آنچه بر این نگون بختان ارمنی گذشت، می پردازد:

" با بی شرمی تمام قبل از راه پیمایی عده ای از زنان و دختران فروخته شدند. یکی از مسلمانان گزارش داد که ژاندارمی به وی پیشنهاد کرد در برابر یک مجیدیه (معادل سه شلینگ و دو پنی) دو تن از دختران را در اختیار او بگارد. ترکها زیباترین و جوانترین زنها و دختران را در هر دهکده ای که توقف می کردند، به فروش می رساندند، و صد ها تن از دختران سر از روسپی خانه های امپراتوری عثمانی در آوردند. ... زنانی بودند که کودکانی کوچک در آغوش داشتند، یا روزهای آخر بارداری را سپری می کردند، با این حال همه همچون گله ای زیر تازیانه به جلو رانده شدند. به سه مورد برخوردیم که زنی در طول راه وضع حمل کرد و به سبب بی رحمی گاری رانی که او را می برد ، در اثر خونریزی جان سپرد. عده ای از زنان چنان شکسته و در مانده بودند که نوزادان خود را رها کردند. ... دختری سه و نیم ساله دیدم که پیراهن ژنده بر تن داشت. پای پیاده آمده بود. ... همانند کودکان بی شماری که امروز دیدم، بطور وحشتناکی لاغر و نحیف بود و از سرما می لرزید... آنها به کندی راه می رفتند و اغلب از گرسنگی بیهوش می شدند. پدري را دیدم که کودک یک روزه اش را در آغوش داشت و از پشت سر او مادر کودک بزحمت راه می رفت، محافظ ترک با چوب او را هل داد. غیر عادی نبود که زنی بیفتد و زیر ضربات چوب دوباره برخیزد.... در جایی فرمانده ژاندارمری علنا به سربازان خود گفت که آزادند که با زنها و دختران هرکاری دلشان خواست بکنند. ... شاهد دیگری که عبور کاروان ارمن ها را دیده بود می گوید: در پایان راه پیمایی دوازده روزی ارمن های تبعیدی از یک شهر، هیچکدام از آنها را نمی شد بجا آورد ... حتی در این وضع رقت بار هم تجاوز، اعمال زور و خشونت واقعیت هر روزی هستند. ... زنان بسیار کهنسالی در این کاروانها بودند که سن و سال تنها عامل معافیت آنان از هتک حرمت بود ولی نه کهولت و نه بیماری، کسی را از مرگ تدریجی معاف نمی کرد. ... گاهی شکنجه گران ، پیش از موعد اقدام به خونخواری می کردند و فلاکت و تیره روزی تبعیدیان بطور غیر منتظره ای زود به پایان می رسید. در دهکده ای کوچک، تمامی تراژدی در یک صحنه روی داد: چهل و پنج زن و مرد، به فاصله کوتاهی از دهکده به درون دره ای برده شدند. ابتدا افسران ژاندارم از زنان کام گرفتند. سپس آنان را به سربازان تحویل دادند. بر پایه اظهارات این شاهد، سر کودکی را آنقدر به صخره کوبیدند تا مغزش متلاشی شد و جان سپرد. همه مردان کشته شدند و از این گروه چهل و پنج نفری حتی یک نفر زنده نماند. ... روز اول ژوئن ۱۹۱۵ مهاجرت اجباری دسته جمعی واپسین گروه ارمن ها از ناحیه ای انجام شد. همه دهکده ها و نیز سه چهارم شهر قبلا تخلیه شده بود. یک گروه پانزده نفری ژاندارم مراقبت از کاروان چهار تا پنج هزار نفری را به عهده داشتند. ... به فاصله چند ساعت پیاده روی در بیرون شهر راهزنان و عده ای از روستائیان ترک مسلح به چوب و چماق ، تیر و تفنگ ، آنها را محاصره کردند. اول به چپاول قربانیان خود پرداختند و حتی کودکان خردسال را تفتیش کردند. اشیانی را که تبعید شدگان نمی توانستند حمل کنند، ژاندارمها به روستائیان فروختند. پس از آنکه حتی توشه راه افراد بیمار را هم گرفتند، قتل عام مردان از جمله دو کشیش که یکی از آنها نود ساله بود، شروع شد. طی شش هفت روز تمامی مردان بالای پانزده سال به قتل رسیدند. این آغاز یک پایان بود. اسب سواران حجاب زنان را بالا زدند و خوب رویان را بهمراه بردند.... در اینجا همین داستان از زبان خانمی نقل می شود که خود طعم وحشت این راه پیمایی مخوف را چشیده است: او شرح می دهد که چگونه با اعدام اسقف اعظم و هفت متشخص دیگر و کشتار گروهی حدود هشتاد تن در جنگل که قبلا زندانی شده و تازیانه خورده بودند، جنایت شروع شد. باقیمانده جمعیت در سه دسته راه افتادند. من جزء دسته سوم بودم. ... بسیاری از زنان و دختران از جمله خواهرم که کودک یک ساله اش را به گوشه ای پرت کردند،

به کوهستانها بردند. ... مادرم آنقدر راه رفت تا نتوانست براه ادامه دهد و بر فراز کوهستان در کنار جاده افتاد. به اجساد برجای مانده از گروههای قبلی برخوردیم که دربین آنان عده زیادی از زنان که در کنار شوهران و فرزندان خود کشته شده بودند، دیده می شدند. نیز با افراد مسن و کودکانی مواجه شدیم که گرچه زنده بودند ولی در شرایط ترحم آوری بسر می بردند و از بس فریاد کشیده بودند دیگر صدایی از گلویشان بیرون نمی آمد. ... در طول راه اجساد غرقه بخون مردان و جوانان کشته شده را کرارا دیدیم ... این خام ادامه می دهد: در کناره های غربی فرات و دشتهای ارزینجان فجیع ترین اعمال غیر قابل تصویری که لرزه بر اندام می اندازد، در انتظار ما بود. اجساد متلاشی شده زنان و دختران و کودکان مو برتن هر بیننده ای راست می کرد. راهزنان هر نوع بلای ممکنه را بر سر زنان و دخترانی که با ما بودند، می آوردند و شیون آنها به آسمان بلند بود. در کناره های فرات راهزنان و ژاندارمها تمامی کودکان زیر پانزده سال را به رودخانه انداختند. کسانی که شنا می دانستند و در حال تقلا بودند، در آب مورد اصابت گلوله قرار می گرفتند. ... در اینجا فقط گزارشی از وقایع بی شمار آورده شده که از زبان دو شاهد شنیده شده و با هم مطابقت دارند و انتخاب آن بدان سبب نیست که نمونه ای منحصر به فرد است. بر عکس همین وحشت آفرینی ها از ماه آوریل تا کنون در صدها شهر و دهکده آناتولی و هزاران مایل جاده های کوهستانی در شرف وقوع و تکرار بوده است. هیچ شک و شبیه ای نیز در صحت این گزارشها وجود ندارد. گزارشهای گرد آوری شده توسط کمیته آمریکایی همگی توسط گزارشگران زبده ثبت شده و این گزارشها افشاگریهای مبهم و اغراق آمیزی نیستند. البته علاوه بر شهادت های انفرادی شرح عمومی این وحشیگریها و ستمگریها در دست است ولی آنها نیز عاری از اغراق و گزافه گویی هستند و در مقایسه با شواهد معتبر در دقیق ترین جزئیات با هم مطابقت دارند. ... در اینجا گزارش یکی از ساکنان حلب نقل می شود که دیده بود چگونه ارمن ها را گله وار از آن شهر عبور داده و بسوی هلاکت می راندند: شایعات مخوف مهاجرت، پیش از رسیدن مهاجران به آنجا رسیده بود و او می گوید: مردم اول باور نداشتند ولی همینکه مهاجران بسیاری به حلب وادر شدند، دیگر شکی نسبت به این مساله باقی نماند. روز دوم اوت، نزدیک به هشتصد تن زنان میانسال و کهنسال همراه با کودکان زیر ده سال، پس از چهل و پنج روز راهپیمایی در شرایط رقت بار و غیر قابل تصور با پای پیاده وارد دیاربکر شدند. آنها گزارش می دهند تمام دختران و زنان جوان را کردهای ترک به زور گرفتند و حتی واپسین دینار و دیگر متعلقات را نیز از دست داده اند. آنان قحطی محرومیت و هرنوع مشقات قابل توصیف را بیان می کنند. وضع رقت بار ظاهرشان جزئیات گفته هایشان را تایید می کند.... "

در آن زمان اخبار این جنایت فجیع در ایران نیز بازتاب پیدا می کرد. این اخبار ضمن این که از طریق بازگویی واقعه توسط فراریان ارمنی به ایران، در شهر های مرزی بازتاب پیدا می کرد؛ ولی عمدتاً از طریق مطبوعات اخبار آن بگوش خوانندگان روزنامه ها می رسید. بطوری که در روزنامه های تربیت، ندای وطن، حبل المتین، شمس، عصر جدید، رعد، تبریز، ایران، شفق سرخ و... اخبار قتل عام ارامنه، درج شده است. ولی به علت تیراژ کم نشریات و بیسوادی غالب مردم و فراتر از همه این ها، بی توجهی جامعه ایرانی نسبت به مسائل انسانی و عموم بشری، سبب آن شد که تا به امروز آن طور که شاید و باید، جامعه ایرانی نسبت به اولین نسل کشی قرن بیستم، واکنش نشان نداده است.

اما تنها نوشته ای که نسبتاً در بین قشر کتابخوان مورد توجه قرار گرفته، مطلبی تحت عنوان "مشاهدات شخصی من" از محمد علی جمالزاده است که این جا بطور کامل نقل می شود:

"در اوایل نخستین جنگ جهانی، راقم این سطور جوان بود و به ماموریت از طرف کمیته ملیون ایرانی ساکن برلن بریاست شادروان سید حسن تقی زاده، از طریق ترکیه به بغداد می رفت. در آن تاریخ حکومت کشور عثمانی با جوانان ترک بود و ترکیه (یا عثمانی)

هرچند با آلمان متحد گردیده و بر ضد دشمنان آلمان می جنگید، ولی نسبت به مملکت ما ایران نظر دوستانه ای نداشت و چنان می نمود که دولت عثمانی می خواهد از احوال پریشان و بی سر و سامانی ایران آنروز استفاده کند و چنانکه مکرر در تاریخ ما دیده شده است در آب آلوده ماهی بگیرد و بر قسمتی از خاک ایالات و ولایات مغرب ایران تسلط یابد. مسافرت من از برلن به بغداد در بهار سال ۱۹۱۵ میلادی، چند ماهی پس از آغاز جنگ اول جهانی بود. حالا کاری بآن ندارم که هر چند بقصد مبارزه با دشمنان ایران و عثمانی، یعنی روس و انگلیس و با نیت خدمتگزاری به دشمنان روس و انگلیس که عثمانی هم با آنها متحد و متفق بود و

شانه به شانه می‌جنگید براه افتاده بودم، ولی در ورود به استانبول دچار پلیس عثمانی گردیدم و پس از استنطاقهای دور و دراز (که مثلا اگر مسلمانی پس چرا کلاه فرنگی به سر داری و اگر واقعا ایرانی هستید، چرا ترکی حرف نمی‌زنی) در یک مهمانخانه یونانی که گویا در واقع زندان نظمیه بود، توقیف شدم و روزها احدی خبر نداشت که در کجا هستم و چه بر سرم آمده است، و یک نفر از کمیسرهای عثمانی، با تهدید سیلی می‌خواست مرا به تکلم بزبان ترکی مجبور سازد، بالاخره آزاد شدم و با خط آهنی که از استانبول به حلب می‌رفت، براه افتادم. بعدا معلوم شد که این خط آهن هنوز تا به شهر حلب که در آن تاریخ تعلق به عثمانی داشت تماما ساخته نشده است، و قطعه ای از راه را باید با مال و درشکه و عربانه (ارابه کوچک اسبی) پیمود. شب فرا رسید و در دهکده‌ای پیاده شدم و در قهوه خانه محقری وارد شدم. بنا بود شب را در آنجا گذرانده فردا صبح براه بیفتم. در گوشه قهوه خانه خزیدم و چون ترکی نمی‌دانستم و هم صحبتی نداشتم یک کتاب رمان فرانسوی همراه داشتم، بخواندن آن مشغول گردیدم. ناگهان یک جوان که چند سالی از خودم مسن‌تر بود، یعنی بیست و پنج سالی بیشتر نداشت، ذوق کنان بطرف من آمد و بزبان فرانسه گفت: پس معلوم می‌شود شما فرانسه می‌دانید...گفتم: می‌دانم. خوشحال شد و بزودی صحبت‌مان گرم شد. بخصوص که معلوم گردید، که او هم در بیروت در همان مدرسه آنطور در جبل لبنان که من در آنجا درس خوانده و فرانسه یاد گرفته بودم، درس خوانده است. گفت: من در اینجا تلگرافچی هستم و تنها هستم و هر کتابی داشته ام خوانده ام، و اگر بتوانید یکی دو کتاب به فرانسه بمن بدهید، حاضرم بهر قیمتی که باشد بخرم. همان کتابی را که در دست داشتم و تا نیمه خوانده بودم باو دادم و گفتم بیادگار نگاه بدارید و باز هم در چمدانم کتابهای دیگری دارم. باز خواهم کرد و به شما خواهم داد. بسیار ممنون شد و مرا دعوت کرد که از قهوه خانه بیرون بروم و در اطاق او که همان دفتر تلگرافخانه هم بود، مهمان او باشم و شب را در آنجا بگذرانم. نعمت غیر مترقبه بود، پذیرفتم و باطاق او رفتیم. فورا بتدارک خوراک و مشروب مشغول گردید و گفت در حلب هم دوستان و آشنایانی دارد و مرا بآنها توصیه خواهد کرد که در حرکت من بجانب بغداد کمک لازم را برسانند. خوردیم و آشامیدیم و گفتیم و شنیدیم و سرانجام چراغ را خاموش نموده بخواب رفتیم. دمدمه‌های صبح بود که در بیرون هیاهونی برخاست. بیدار شدیم و جوانی که ضمنا بمن گفته بود ارمنی است، برای تحقیق با همان جامه شبانه بیرون رفت و بزودی برگشت. در حالیکه آثار وحشتزدگی عمیق در قیافه و حرکاتش مشهود بود. همینقدر بمن گفت که ژاندارمها گروهی از ارمنیان را آورده اند و اگر بفهمند که من هم ارمنی هستم، اسیر می‌شوم و با اضطراب و تشویش هرچه تمامتر مرا و اطاق و دارائی و اسباب خود را گذاشت و ناپدید گردید. در آن ساعت و در آنجا، نخستین بار شاهد عینی بلاها و مصیبت‌هایی گردیدم که در سالهای اول نخستین جنگ جهانی در عثمانی بر سرارمنه بیچاره آمد و چنانکه لابد می‌دانید مستوجب قتل کرورها گردید.

با مشکلات بسیار و سرگذشت‌هایی که واقعا نوشتنی است، بر کشتی چوبی کوچکی بنام "شخطور" که عربها در ساحل فرات بیول خودم برایم ساخته بودند، سوار شدیم و خود را به بغداد رساندیم (پس از ۲۲ روز مسافرت بر روی آب فرات). چنانکه شاید شنیده باشید در بغداد با کمک دوستان و از آنجمله شادروان ابراهیم پورداود و شادروان حاج اسماعیل امیرخیزی روزنامه "رستاخیز" را علم کردیم و چون انگلیسها از راه کوت العماره به بغداد نزدیک می‌شدند به کرمانشاه نقل مکان کردیم و از آنجا هم بملاحظه نزدیک شدن قشون روس (ضمنا انگلیسها هم شکست خورده بودند و نتوانسته بودند به بغداد بیایند) از نو با ملیون بسیار دیگری به بغداد آمدیم و سرانجام باز دسته جمعی راه استانبول و برلن را پیش گرفتیم.

من از جمع یاران زودتر از بغداد حرکت کردم. مسافرتم رویهمرفته شانزده ماه طول کشیده بود و با دو نفر از صاحبمنصبان سوندی ژاندارم‌ری ایران و یک طبیب سویسی که در سلطان آباد عراق سالها ساکن بود و یک نفر ایرانی بنام حاج محمد باقر کاشانی (که سرنوشت شومی پیدا کرد) با گاری و عربانه از بغداد از راه عربستان و حلب بجانب استانبول براه افتادیم. از همان منزل اول با گروههای زیاد از ارمنه مواجه و مصادف شدیم که بصورت عجیبی که باورکردنی نیست، و ژاندارمهای مسلح و سوار ترک آنها را پیاده بجانب مرگ و هلاک میراندند. ابتدا موجب نهایت تعجب ما گردید، ولی کم کم چنان عادت کردیم که حتی دیگر گاهی نگاه هم نمی‌کردیم و الحق که نگاه کردن هم نداشت. صدها زنان و مردان ارمنی را با کودکانشان بحال زاری بضرب شلاق و اسلحه پیاده و ناتوان بجلو می‌راندند. در میان مردها جوان دیده نمی‌شد، چون تمام جوانان را یا بمیدان جنگ فرستاده و یا محض احتیاط (ملحق شدن بقشون روس) بقتل رسانده بودند. دختران ارمنی موهای خود را از ته تراشیده بودند و کاملا کچل بودند و علت آن بود که مبادا مردان ترک و عرب بجان آنها بیافتند. مرد و زن و پیر و جوان بجای کفش با کهنه و کاغذ و ریسمان و طناب برای خود کفش‌هایی درست کرده بودند که بصورت کهواره کوچکی در آمده بود. دو سه تن ژاندارم بر اسب سوار این گروهها را درست مانند گله گوسفند

بضرب شلاق بجلو میراند. اگر کسی از آن اسیران از فرط خستگی و ناتوانی و یا برای قضای حاجت بعقب میماند، برای ابد عقب مانده بود و ناله و زاری کسانش بی ثمر بود و از اینرو فاصله به فاصله کسانی از زن و مرد ارمنی را می‌دیدیم که در کنار جاده افتاده و مرده اند و یا در حال جان دادن و نزع بودند. بعدها شنیده شد که بعضی از ساکنین جوان آن صفحات در طریق اطفاء آتش شهوت حرمت دخترانی از

ارامنه را که در حال نزع بوده و یا مرده بودند، نگاه نداشته بوده اند

خود ما که خط سیرمان در طول ساحل غربی فرات بود و گاهی بفرات نزدیک و گاهی دور می‌شدیم روزی نمی‌گذشت که نعشهایی را در رودخانه نمی‌دیدیم که آب آنها را با خود می‌برد. روزها راه می‌رفتیم و شبها برای استراحت خودمان و استراحت دادن اسبها سعی داشتیم در جای مناسبی منزل کرده شامی بخوریم و شب بگذرانیم. شبی از شبها در جایی منزل کردیم که نسبتاً آباد بود و توانستیم از ساکنان آن بره‌ای بخریم و سرببریم و کباب کنیم. از حبوبات عدس و برنج و نخود و لوبیا با خود همراه داشتیم، ولی چند روز بود که مزه گوشت نجشیده بودیم و ذوقی داشتیم که کبابی خواهیم خورد. دل و روده بره را در همان نزدیکی خالی کرده بودیم. مایع سبز رنگی بود بشکل آش مایعی. ناگهان دیدیم که جمعی از ارامنه که ژاندارمها آنها را در جوار منزل ما منزل داده بودند، با حرص و ولع هرچه تمامتر بروی آن مایع افتاده‌اند و مشغول خوردن آن هستند. منظره‌ای بود که هرگز فراموشم نشده است. باز روز دیگری در جایی اطراق کردیم که قافله بزرگی از همین ارامنه در تحت مراقبت سوارهای پلیس عثمانی در آنجا اقامت داشتند. یک زن ارمنی با صورت و قیافه مردگان بمن نزدیک شد و بزبان فرانسه بمن گفت: «ترا بخدا این دو نگین الماس را از من بخر و در عوض قدری خوراکی بما بده که بچه‌هایم از گرسنگی دارند هلاک می‌شوند...» باور بفرمانید که الماسها را نگرفتم و قدری خوراک باو دادم. خوراک خودمان هم کم کم ته کشیده بود و چون هنوز روزها مانده بود که به حلب برسیم دچار تنگ دستی شده بودیم.

در همانجا پیرمردی بدو صاحبمنصب سوندی که لباس نظامی (ژاندارم ایرانی) در بر داشتند نزدیک شد و بزبان فرانسوی گفت: «خدایاندا پس این جنگ و خونریزی کی پایان خواهد رسید؟...» گفت: این جنگ نیست، این (اکس ترمی ناسیون) است یعنی قلع و قمع و از ریشه در آوردن و قتل عام. معلوم شد که در یکی از مدارس عالی استانبول معلم ریاضیات بوده است. پسران جوانش را برده بودند و میگفت یقین قطعی دارم که زنده نمانده‌اند و دو دختر جوان را نشان داد که با سرهای تراشیده و طاس با دستهای خود خاک زمین را زیر و رو میکردند که شاید ریشه علف خشکی بدست آورند و سد جوع نمایند. نیم مردگانی بیش نبودند. یکی از صاحبمنصبان سوندی یک قطعه نان نسبتاً بزرگ بآن مرد داد. مرد با سرعت و شهوت و ولع مشغول خوردن و بلعیدن گردید، ولی قطعه نسبتاً بزرگی از آنرا در زیر پیراهن خود پنهان ساخت و گفت: این برای خودم است. بدخترانم نخواهم داد. چون یقین دارم که ثمری نخواهد داشت و آنها را از مرگ بسیار نزدیک رهانی نخواهد بخشید. از زندگانی آنها چند ساعتی بیشتر باقی نمانده است و چنان ناتوان و ضعیف شده اند که دیگر نجات دادن آنها امکان پذیر نیست. پس بهتر است که نان را برای خودم نگاه دارم.

به حلب رسیدیم. در مهمانخانه بزرگی منزل کردیم که مهمانخانه پرنس نام داشت و صاحبش یک نفر ارمنی بود. هراسان نزد ما آمد که جمال پاشا وارد حلب شده است و در همین مهمانخانه منزل دارد و میترسم مرا بگیرند و به قتل برسانند و مهمانخانه را ضبط نمایند. بالتماس و تضرع درخواست مینمود که ما بنزد جمال پاشا که به قسوت معروف شده بود رفته و ساطت کنیم. میگفت شما اشخاص محترمی هستید و ممکن است وساطت شما بی اثر نماند. ولی بی اثر ماند و چند ساعت پس از آن معلوم شد که آن مرد ارمنی را گرفته و به بیروت و آن حوالی فرستاده اند و معروف بود که در آنجا قتلگاه بزرگی تشکیل یافته است."

به جز محمد علی جمالزاده، یکی دیپلمات ایرانی آن زمان به نام دیوان بیگی که مسافرتی سیاسی به عثمانی داشت، شخصا شاهد تبعید و کشتار ارامنه بوده است. وی در جلد اول یادداشت‌های زندگی سیاسی در مورد حکومت عثمانی به رهبری "ترکان جوان" یا "ترک اوجاقی"، دیدگاه‌های سیاسی آنان را چنین بیان می‌کند:

اول - حفظ مملکت پهناور عثمانی. دوم - اجرای پان ترکیسم. یعنی احیاء و اشاعه فرهنگ ترکی در مناطق ترک زبان و سرانجام انضمام آن مناطق به امپراتوری عثمانی. سوم - گسترش نفوذ مذهبی خلیفه عثمانی در ممالک اسلامی تحت عنوان "اتحاد اسلام"

همچنین گزارش یکی از کارمندان عثمانی بنام نعیم بیگ مامور انتقال ارمنه در حلب، تأیید کننده جنایات عثمانیان است. وی بنا به شهادت ارمنه بسیاری، برخلاف دیگر ماموران عثمانی، مرد مهربانی بود و سعی می کرد از شدت ناملایمات بکاهد. زمانی که نیروهای انگلیسی وارد حلب شدند، وی مثل اغلب عمال عثمانی نگریخت و تمامی اسناد و مدارک و تلگرام های رمز را در اختیار محققین گذاشت. بعداً خاطرات نعیم بیگ همراه اسناد به صورت کتاب منتشر شد.

این قتل عام ها علیرغم همه تلاشی که عمال عثمانی و سران رژیم بعدی به رهبری آتاترک، برای از بین بردن آثار جنایت خود نمودند، از دید جهانیان پنهان نماند. اگرچه قتل عام ارمنه به مثابه نسل کشی عمدتاً در خلال جنگ جهانی اول، به وقوع پیوست؛ ولی قتل عام ارمنه و دیگر مسیحیان امپراتوری متجاوز از صد و پنجاه سال قبل از جنگ جهانی اول، آغاز شد. جنایاتی که عثمانیان با ارتکاب آن، ننگ ابدی را بر پیشانی تاریخ خود، ثبت کردند.

اگر به لیست کشته شدگان ارمنی و دیگر اقلیت های مسیحی که توسط اسماعیل رانین به نقل از کتاب ترورها و قتل های سیاسی جهان، بیان شده توجه کنیم، ابعاد جنایات ترکان عثمانی را در می یابیم:

۱۸۶۰ ارمنه و سایر مسیحیان قتل عام شده در لبنان ۱۲.۰۰۰ نفر

۱۸۷۶ ارمنه و بلغاری های مقتول ۱۴.۰۰۰ نفر

این همان قتل عامی است که مک گاهان گزارشگر آمریکائی نشریه دیلی نیوز انگلستان، آن را به وضوح گزارش کرده است. تعداد کشته شدگان را وی ۱۵.۰۰۰ ذکر می کند.

۱۸۷۷ قربانیان ارمنی در بایزید ۱.۴۰۰ نفر

۱۸۷۹ ارمنه کشته شده در آلاشگرد ۱.۲۵۰ نفر

۱۸۸۱ ارمنه و سایر مسیحیان در اسکندریه ۲.۰۰۰ نفر

۱۸۹۲ ارمنه و سربازان خارجی به تبعیت ترک در آمده ۵۰۰.۳ نفر

۱۸۹۴ ارمنه مقتول در ساسون ۱۲.۰۰۰ نفر

۱۸۹۵ ارمنه مقتول در ایالات ارمنستان غربی ۳۰.۰۰۰ نفر

۱۸۹۶ ارمنه کشته شده در استانبول ۹.۷۵۰ نفر

۱۹۰۳ ارمنه ، یونانیان و بلغار ها در مقدونیه ۱۴.۶۶۷ نفر

۱۹۰۴ ارمنه معدوم شده در ساسون ۵.۶۴۰ نفر

۱۹۰۹ قربانیان ارمنه در سیلیس (ادنا) ۳۰.۰۰۰ نفر

۱۹۱۵ ارمنه قتل عام شده در ارمنستان غربی ۱.۵۰۰.۰۰۰ نفر

این قتل عام های بسیار گسترده از طرف " ترکان جوان " با هدف نابودی ارمنه، انجام گرفت. باید اذعان کرد که این قتل عام چنان گسترده بود که " ایالت ارمنستان " که ترکان آنجا را به شش ولایت ارمنی نشین، تقسیم کرده بودند، و متجاوز از دو میلیون ارمنی در آنجا ساکن بودند، عمدتاً نابود شدند و بخش کوچکی به صحراهای سوریه رانده شدند.

۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ ارمنه کشته شده در قارص و اردهان ۵۰.۰۰۰ نفر

۱۹۱۸ ارمنه قتل عام شده در باکو و اطراف آن ۳۰.۰۰۰ نفر

این قتل عام نیز با تحریک " ترکان جوان " به دست مساواتی های قفقاز انجام یافته است.

۱۹۱۹ ارمنه مقتول در کونویجلار ۱۰.۰۰۰ نفر

۱۹۱۹ ارمنه قتل عام شده در سیلیس (ادنا) ۵۰.۰۰۰ نفر

۱۹۲۱ ارمنه کشته شده در هاجون ۲۰.۰۰۰ نفر

۱۹۲۲ ارمنه ۱۰.۰۰۰ نفر و ۲۰۰.۰۰۰ نفر در ازمیر جمعه ۲۱۰.۰۰۰ نفر

این قتل عام با دخالت و دستور مستقیم مصطفی کمال که سال بعد رئیس جمهور ترکیه گردید، انجام یافته است.

پایان کلام را با پایان غم انگیز اولین تراژدی قرن بیستم، از زبان آرنولد توین بی خاتمه می دهم:

حکومت عثمانی در کار خود که انهدام ملتی بزرگ بود، توفیق یافت. و بدین ترتیب کار قتل عام ارامنه پایان یافت. پایانی که به مراتب غم انگیز تر و دهشت بارتر از آغاز آن بود. در اینجا کاروانهایی را می می بینیم که به آخرین روزهای تبعید خود نزدیک می شوند. اما در میان آنان، یک زن، دختر و پسری که صاحب آب و رنگی باشد، وجود ندارد. همه اینان را در راه رفته اند. برای راهزنان متجاوز، زن و مرد و دختر و پسر تفاوتی نیست. همین قدر که قربانی از زیبایی و تناسب برخوردار باشد و بتواند آتش شهوت درخیمان و ربایندگان خود را فرو نشاند، کافی است. حتی همان زنان مسن تری نیز که بجای مانده اند، اگر باوجود همه بلیات و شکنجه ها، اثری از زیبایی نخستین برچهره و اندامشان مانده باشد، ناچاراً هر شب با دهها ژاندارم - و هر یک چندین بار - ه بستر شوند. و چه بسیار زنانی که در اثر کثرت این تجاوزات - آنه به وحشیانه ترین شکل سادیستی آن - زیر پیکر ژاندارمها جان سپردند."

• واژه ژنوسید Genocid، توسط رافائیل لمکین حقوقدان یهودی و فعال حقوق بشر از ترکیب geno از مشتقات زبان یونانی، به معنی "نسل" و یا "طایفه" و cide از مشتقات زبان لاتین به معنی کشتن، بوجود آمد. وی به دنبال خبر نابودی ارامنه در امپراتوری عثمانی، به تحصیل در رشته حقوق روی می آورد، تا فردی تاثیرگذار در مبارزه با نسل کشی باشد. پس از هولاکاست یهودی ها که بسیاری از بستگان خود را از دست می دهد به مبارزی خستگی ناپذیر تبدیل می شود. در نتیجه تلاش های شبانه روزی وی مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ کنوانسیون منع و مجازات ژنوسید را تصویب می کند. از آن زمان واژه ژنوسید وارد ادبیات جهان می گردد.

• برای تهیه این مطلب، کتاب های زیر مورد استفاده قرار گرفته است:

جلد سوم ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم؛ از رحیم رئیس نیا
فرمانروایان شاخ زرین از سلیمان قانونی تا آتاتورک؛ از نونل باربر
قتل عام ارمنیان؛ از اسماعیل رائین
کشتار یک ملت؛ از آرنولد توین بی